

دشت ما خامش ز آواز پرستوها شدست /

در سکوت سرد حاکم، کارشان معنا شدست

ای پرستوی مهاجر، حال دورانم ببین /

بعد یک طوفان سنگین، شهر ویرانم ببین

حال خوبی داشتیم آنجا که با رزمندگان /

جان خود بر کف نهادیم از برای دیگران

گوشه هر سنگری یک مهر و یک سجاده بود /

از عبادت های بی غش، چهره ها تابنده بود

چفیه ای دیرینه سالان زیر مشتی خاک ماند /

چون شما، او هم مقید بود و عمری پاک ماند

بستن سر بند یا زهرا مدد بر روی سر /

یک جهان حرف است، اما در کلامی مختصر

انتظارِ مادرانِ منتظرِ پایانِ نداشت /

که اگر داشت، دگر یعقوب را کنعان نداشت

فکّه و دهلاویه، روزی روایت ها کند /

از پلاک و عطر و انگشتر حکایت ها کند

عطر خونت، مهر تاییدی است بر تاریخ ما /

بت شکن های دگر بودید در تاریخ ما

خوش به حالت "فخر" زیرا شعر تو گفته سخن /

از جوانمردانِ جان بر کف برای این وطن